



درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: اوامر
موضوع جزئی: ترتب - بررسی مقدمه دوم محقق نایینی - اشکال اول و دوم
سال دهم
تاریخ: ۲۲ / آبان / ۱۳۹۷
مصادف با: ۵ ربیع الاول ۱۴۴۰
جلسه: ۲۱

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

مقدمه دوم از مقدمات چهار گانه محقق نایینی درباره ترتب عبارت از این بود که واجب مشروط بعد از تحقق شرطش به واجب مطلق منقلب نمی شود. سخن محقق نایینی را همراه با تعبیرات و توضیحات متفاوت بیان و شرح دادیم.

حال می خواهیم ببینیم که آیا این سخن قابل قبول است یا خیر؟

بررسی مقدمه دوم محقق نایینی

اشکال اول (صاحب منتقی الاصول)

بعضی از بزرگان به طور کلی معتقدند که این مقدمه اساساً جایی ندارد و اولی این بود که ایشان متذکر این مقدمه نمی شد، چنانچه در مورد مقدمه اول نیز همین را فرمودند.

صاحب منتقی الاصول معتقد است این مقدمه اگر از ناحیه محقق نایینی اجمال می شد و ذکر نمی شد اولی بود. زیرا خیلی ارتباطی به بحث ترتب ندارد. لذا ایشان خیلی وارد اشکالاتی که به مقدمه دوم وارد است نشده اند و تنها می فرمایند: بهتر این بود که این مقدمه ذکر نمی شد.

محقق نایینی می گوید: عند حصول الشرط، واجب مشروط به واجب مطلق منقلب نمی شود. در مقابل مشهور می گویند: واجب مشروط با حصول شرطش انقلاب به واجب مطلق پیدا می کند.

ایشان می گوید: مقصود از این سخن به نحوی که صورت معقولی داشته باشد کار مشکل و سختی است. زیرا چیزی که به عنوان شرط و قید حکم اخذ شده است از دو حال خارج نیست:

۱. شرط حدوثاً و بقائاً به عنوان قید اخذ شده است.

مثلاً وقتی می گوئیم: «ان جائک زید فاکرمه» ممکن است مقصود این باشد که حکم اکرام هم در حدوث و هم در بقاء دائر مدار این شرط است. یعنی برای این که وجوب اکرام به عنوان یک حکم حادث شود باید مجئ زید محقق شود ولی اگر بخواهد وجوب اکرام کماکان باقی بماند، باید باز هم این شرط تحقق پیدا کند، یعنی دائماً از زمان حدوث حکم الی آخر دائر مدار این شرط است.

پس ممکن است منظور این باشد که حکم حدوثاً و بقائاً دایر مدار حصول شرط باشد، در این صورت دیگر نمی توانیم بگوئیم با تحقق شرط، واجب مشروط مبدل به واجب مطلق می شود. چون اصلاً اطلاق حکم دیگر معنا ندارد، اگر حکم را

حدوثا و بقاا دائر مدار شرط دانستيم، معنايش اين است كه حكم هميشه مشروط است، وجوب اكرام هميشه دائر مدار مجئ زيد است. پس ديگر امكان ندارد وجوب اكرام از مشروط بودن به شرط مجئ زيد بيرون بيايد و اطلاق ديگر معنا ندارد.

پس اگر شرط به عنوان قيد حكم حدوثا و بقاا در نظر گرفته شود و اخذ شود ديگر نمي توانيم بگويم با حصول شرط واجب مشروط تبديل به واجب مطلق مي شود. زيرا خلاف فرض است، فرض اين بود كه حكم حدوثا و بقاا مقيد به قيد است و اين قيد هم حدوثا و هم بقاا در حكم اخذ شده است.

۲. شرط تنها حدوثا به عنوان قيد حكم اخذ شده است.

در اين صورت معنايش اين است كه به محض اين كه مجئ زيد محقق شد، وجوب اكرام ثابت مي شود. اما براي بقاء ديگر نيازي به اين شرط نيست. زماني كه وجوب اكرام آمد، خود به خود باقي مي ماند، ولو اين كه شرط بعدا موجود نشود. همان يك بار كه شرط حاصل شد حكم ثابت مي شود. زيرا اين شرط فقط براي ثبوت حكم اخذ شده بود. اما براي بقاء و ادامه، كانه مشروط نيست.

در اين صورت نيز نتيجه اين است كه حكم براي بقاء مطلق است و نياز به شرط و قيد ندارد. كانه در بقاء حكم هيچ قيد و شرطی اخذ نشده است.

اين دو احتمال و نتايجي كه بر اين دو احتمال مترتب مي شود را در نظر بگيريد:

۱. شرط هم حدوثا و هم بقاا در حكم اخذ شود.

۲. شرط فقط حدوثا در حكم اخذ شود.

طبق احتمال اول اشتراط و تقيد هميشگي است، تقيد هيچ زماني منتفي نمي شود. پس اطلاق معنا ندارد.

طبق احتمال دوم بعد از حصول شرط و ثبوت حكم اطلاق وجود دارد و به تبع تحقق شرط حكم ثابت شده و هميشگي است و تقيدی در كار نيست. يعني تقيد خود به خود منتفي مي شود و شرطيت از بين مي رود.

اين دو مطلب، مطلبی است كه از باب ضرورت به شرط محمول مي باشند. مثل اين كه بگويم «زيد قائم ان كان قائما» اين ضرورت به شرط محمول است و اگر چيزی ضروري به شرط محمول بود، ديگر اختلافی در آن نيست. از طرفی فرض سومی نيز نمي توانيم داشته باشيم. زيرا بالاخره اين قيد و شرط يا هم حدوثا و بقاا در حكم دخيل است يا فقط حدوثا دخيل است، فرض سومی متصور نيست. وقتی امر دائر بين دو فرض است و لا ثالث لهما، نتيجه اين مي شود كه در يك فرض و احتمال ناچارا بايد ملتزم به بقاء تقيد شويم و در احتمال ديگر ملتزم شويم به عدم بقاء تقيد. در يك احتمال بايد ملتزم به شرطيت شويم و در يك احتمال بايد ملتزم به اطلاق شويم.

اين در صورتی است كه منظورمان از اطلاق همان معنای مصطلح يعني «ثبوت الحكم في حالتی وجود الشرط و عدمه» باشد كه اينجا گفته شد دو فرض و دو احتمال است كه طبق نظر صاحب منتقى الاصول اين كه شرط و قيد به حكم باز مي گردد يا موضوع اهميتی ندارد. اين كه محقق ناييني تلاش کرده و اهتمام به خرج داده كه اثبات كند شرط از قيود موضوع است نه حكم بر ايش وجهی به نظر نمي رسد. زيرا اين شرط يا حدوثا و بقاا قيد حكم است كه نتيجه اش مي شود بقاء التقيد يا فقط حدوثا قيد حكم است كه

نتیجه‌اش می‌شود اطلاق و خود بخود حکم در ادامه مطلق می‌شود، زیرا دیگر مشروط به هیچ شرطی نیست. لذا ایشان معتقد است که اگر مقصود از اطلاق همان معنای اصطلاحی باشد وجهی برای بحث از این که قید، قید حکم است یا موضوع و تلاش کنیم تا ثابت کنیم که این قید، قید حکم است یا موضوع باقی نمی‌ماند.

معنای دیگری نیز ایشان برای اطلاق بیان می‌کند، ایشان می‌فرماید: طبق آن احتمال نیز ثمره‌ای بر این نزاع مترتب نمی‌شود. اصلاً این که بحث کنیم که «مشروط ینقلب الی المطلق ام لا، لا وجه له».

آنچه بیان شد خلاصه‌ای از اشکال ایشان به مقدمه دوم محقق نایینی بود. البته ایشان اشکال دیگری دارند که محقق اصفهانی آن را بیان کردند و آن این است که اگر قائل به عدم انقلاب شویم، صرفاً مبتنی بر التزام به آن چه که محقق نایینی گفتند نیست. زیرا محقق نایینی گفتند: چون شرط را به موضوع بر می‌گردانیم، پس واجب مشروط دیگر منقلب به واجب مطلق نمی‌شود. محقق اصفهانی می‌فرماید: حتی اگر شرط را به موضوع برنگردانیم، بلکه به حکم برگردانیم، باز هم واجب مشروط منقلب به واجب مطلق نمی‌شود، در آن فرض نیز می‌توانیم قائل به عدم انقلاب شویم.^۱

پس صاحب منتقی الاصول به طور کلی می‌فرماید: ضرورتی ندارد وارد بحث از اشکالاتی شویم که به مقدمه دوم شده است. زیرا در ما نحن فیه دو فرض قابل تصور است و لا ثالث لهما و این دو فرض نیز از چیزهایی است که تأثیری در بحث ندارد. بنابراین اگر محقق نایینی این مقدمه را رها می‌کرد و آن را بیان نمی‌کرد بهتر بود. همچنان که مقدمه اول به عنوان مقدمه، تأثیری در بحث ندارد. بله در مورد مقدمه اول ایشان فرمود: این مقدمه خودش می‌تواند به عنوان یک دلیل مستقل برای ترتب قلمداد شود، اما این که مقدمه‌ای باشد از مقدمات بحث ترتب را نمی‌توانیم بپذیریم. لذا ایشان هر دو مقدمه را غیر قابل قبول دانستند.

اما به غیر از این که مقدمه دوم مورد انکار صاحب منتقی الاصول قرار گرفته و دخالت مقدمه دوم در بحث ترتب از طرف ایشان رد شده است، بعضی از بزرگان به این مقدمه اشکالاتی وارد نمودند. مثلاً محقق اصفهانی سه اشکال به این مقدمه نموده‌اند که خود اشکال اول متضمن سه اشکال است، یعنی اگر بخواهیم این‌ها را از هم تفکیک کنیم در واقع پنج اشکال نموده‌اند. امام خمینی نیز چهار اشکال به محقق نایینی ایراده کرده‌اند که البته برخی از اشکالاتی که امام خمینی ذکر فرموده‌اند مشترک و قریب المضمون با اشکالاتی است که محقق اصفهانی بیان کردند.

ولی علت این که ما به این بحث و اشکالات آن می‌پردازیم به خاطر اهمیت آن است؛ این بحث در چند جا وجود دارد، یکی در همین بحث ترتب که به عنوان یک مقدمه بیان شده است. درست است که بعضی از بزرگان مثل مرحوم روحانی گفتند لازم نبود این بحث مطرح شود، ولی خود این مسئله نسبتاً مهم است. زیرا این بحث و مبنا در مبحث استصحاب تعلیقی مورد استفاده قرار می‌گیرد، مهم است که ببینیم آیا واجب مشروط انقلاب به واجب مطلق پیدا می‌کند یا خیر؟ بحث رجوع قید به موضوع یا به حکم بحث مهمی است. خود محقق نایینی از این مبنا یعنی رجوع همه قیود به موضوع، در موارد متعددی استفاده کرده، از جمله شرط متأخر که قبلاً بحثش را کرده‌ایم. لذا مناسب است که در این باره بیشتر سخن بگوییم.

^۱ حکیم، سید عبدالصاحب، منتقی الاصول، ج ۲، ص ۳۹۶ الی ۳۹۸.

محقق اصفهانی می‌فرماید: محقق نایینی بین مقتضی و شرط خلط کرده است.^۱ زیرا آنچه که ایشان در مورد شرط گفته است در واقع از خصوصیات مقتضی است و این ربطی به شرط ندارد.

خصوصیت مقتضی و شرط چیست؟ ایشان می‌فرماید: اگر چیزی مقتضی شد تأثیر در مقتضا دارد. یعنی یک نحوه علیت دارد، هر چند علیتش تامه نیست. بالاخره اگر گفتیم فلان شیء مقتضی برای حکم است، می‌توانیم بگوییم این حکم از آن شیء مترشح شده، یعنی یک نسبت و رابطه علیت و سببیت بین مقتضی و مقتضا وجود دارد. مگر شما نمی‌گویید مقتضی از اجزاء علت تامه است، عدم المانع از اجزاء علت تامه است. بنابراین اگر چیزی مقتضی باشد می‌توانیم بگوییم یک نحوه علیت برای مقتضا دارد. حال اگر بگوییم حکم به عنوان مقتضا معلول قید است، آیا معنایش این است که منشاء آن است و علیت و سببیت برای آن دارد؟ اگر چیزی شرط شد مثل مجئی زید برای اکرام، چه شرط تکوینی و چه شرط جعلی، آیا می‌توانیم بگوییم این شرط علیتی برای مشروط دارد و مشروط معلول شرط است؟ آیا نسبت بین شرط و مشروط از قبیل نسبت بین مقتضی و مقتضا است؟ قطعاً این گونه نیست.

کأنه محقق نایینی رابطه بین شرط و حکم را یک رابطه علی و تأثیر مقتضی در مقتضا دانسته و طبق نظر ایشان باید حکم مترشح و معلول شرط باشد، درحالی که قطعاً این گونه نیست. اگر شارع می‌گوید: «لله علی الناس حج البیت» قید استطاعت جنبه علیت نسبت به حکم ندارد. این گونه نیست که حکم از او نشأت بگیرد و مترشح از آن باشد، درست است که استطاعت شرط است ولی شرط به معنای این نیست که تأثیر در تحقق و تکون حکم داشته باشد. مثلاً می‌گوییم: آتش اقتضاء احتراق دارد، آتش مقتضی سوزاندن است، برای این که چیزی توسط آتش سوزانده شود حتماً نیاز است که آن شیء در مجاورت آتش باشد. اگر آتش بخواهد کاغذی را بسوزاند معلوم است با فاصله چند متری از آتش این اتفاق نمی‌افتد؛ بلکه در صورتی آتش کاغذ را می‌سوزاند که کاغذ مجاور آتش باشد، مجاورت آتش شرط است. حال اگر چیزی مقتضی شد می‌توانیم بگوییم علت آن است. علت سوختن کاغذ آتش است و آتش است که باعث سوختن کاغذ شده است. سوختن مترشح از آتش است. حال آیا مجاورت نیز علت است؟ مجاورت شرط سوختن است و کمک می‌کند به فعلیت سوختن و این که مقتضی از مرحله اقتضاء خارج شود و به فعلیت برسد؛ ولی قطعاً بین مسئله مجاورت و مسئله اقتضاء سوزاندن فرق است. محقق نایینی بین این دو خلط کرده است، آنچه که از آثار خصوصیات مربوط به مقتضی است در باب شرط پیاده کرده است. خلط بین مقتضی و شرط اولین مشکلی است که محقق نایینی دچار آن شده است. این که می‌گوید: شرط حکم به موضوع بر می‌گردد، زیرا شرط حکم، علت آن است، بخاطر این است که برای شرط جایگاه مقتضی را قائل شده است و آن را در ردیف علت حکم قرار داده است. در حالی که شرط نسبت به حکم جنبه علیت ندارد، حکم مترشح از شرط نیست، معلول شرط محسوب نمی‌شود.

سوال

استاد: بین مقتضی و شرط فرق است. مقتضی یک جایگاه دارد و شرط جایگاه دیگری دارد. اشکال اصلی ایشان این است که كأنه محقق نایینی شرط را در جایگاه فراتر از خودش قرار داده است. شرط را در جایگاه مقتضی دانسته. بلکه همه این‌ها با هم تأثیر دارند ولی آیا مقدار و میزان تأثیر گذاری مقتضی در مقتضا بیشتر و مهم‌تر است، یا تأثیر گذاری شرط بر مشروط؟ بالاخره این‌ها بی‌تأثیر

^۱ اصفهانی، محمد حسین، نه‌ایة الدراية، ج ۲، ص ۲۲۹.

نیستند. این که می‌گوییم: شرط غیر از مقتضی است، نه این که شرط هیچ تأثیری ندارد، ولی آیا جایگاه شرط و تأثیری که شرط دارد با جایگاه و تأثیر مقتضی یکی است و در یک رتبه می‌باشند؟

سوال:

استاد: در یکی مقتضی سوزاندن است و در یکی مقتضی سوختن. ما به آن کاری نداریم، بلکه کاغذ مقتضی سوختن را دارد ولی سنگ این اقتضاء را ندارد. عمده این است که محقق اصفهانی به محقق نایینی می‌فرماید: شما کأنه با شرط معامله مقتضی می‌کنی و بین این دو خلط کرده‌ای. شرط یک جایگاه دارد و مقتضی جایگاه دیگر دارد و این دو را باهم خلط نموده‌اید. آن آثاری که شما برای شرط گفتید مربوط به مقتضی است.

«والحمد لله رب العالمین»